

تبیین معرفت‌شناسی ژیل دلوز و علامه طباطبایی و نقد چالش‌های رویکرد ریزوماتیک

سید مهدی سجادی^۱
محسن فرمهینی فراهانی^۲
حمید احمدی هدایت^۳
نجمه احمدآبادی آرانی^۴

چکیده

هدف: هدف از نگارش این مقاله، بررسی «معرفت‌شناسی» در رویکرد ریزوماتیک ژیل دلوز و علامه طباطبایی و نقدهای وارد بر معرفت‌شناسی ریزوماتیک دلوز بر مبنای نظریات علامه طباطبایی بود. **روش:** از روش‌های تحلیل مفهومی و انتقادی برای پاسخ به سؤالات پژوهش استفاده شده است. **یافته‌ها:** مفاهیم اصلی معرفت‌شناختی ریزوماتیک ژیل دلوز شامل نفی بازنمایی دانش، صبرورت و شدن به جای بودن، تجربه‌گرایی استعلایی، کثرت بدون هیچ‌گونه وحدت، شک‌گرایی و نسبی‌گرایی، رد اقتضائات پیشینی، رد تصویر جزئی اندیشه، نفی فرا روایت، عقل‌ستیزی، جنبه تولیدی بودن معرفت و فاقد هر گونه وجه کشفی است. نظر به اینکه دیدگاه معرفت‌شناختی ژیل دلوز و مواضع رادیکال وی تا حدود زیادی اعتبار رویکرد درختی در معرفت را در هم شکست و منجر به چالش‌های جدی شد، علامه طباطبایی در تقابل جدی با اندیشمندان غرب و مواضع سکولاری و پساساختارگرایی آنان، در بنیان‌های معرفت‌شناختی خود بر مبنای خودی، مطابقت با واقع به عنوان معیار صدق داعیه‌های دانشی، جهان‌شمولی معرفت فطری، عقل حجت باطنی خداوند و ابزار فهم و دریافت معارف بنیادین، انسان واجد معرفت‌های فطری، یقینی بودن معرفت و بداهت آن، متعین بودن حقیقت و... اشاره می‌کند. **نتیجه‌گیری:** معرفت‌شناسی ژیل دلوز حکایت از ایدئولوژی ناسازوار و تقابل‌های صریح و جدی با معرفت‌شناسی علامه طباطبایی دارد.

واژگان کلیدی: رویکرد ریزوماتیک، معرفت‌شناسی اسلامی، ژیل دلوز، علامه طباطبایی، نقد.

◆ دریافت مقاله: 96/06/14؛ تصویب نهایی: 97/02/11.

1. دکتری تخصصی فلسفه تعلیم و تربیت، استاد گروه علوم تربیتی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس.
2. دکتری تخصصی فلسفه تعلیم و تربیت، دانشیار گروه علوم تربیتی دانشکده علوم انسانی دانشگاه شاهد.
3. دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه شاهد (نویسنده مسئول) / آدرس: تهران، بزرگراه خلیج فارس (تهران - قم)، رو به روی حرم مطهر امام خمینی (ره)، دانشگاه شاهد / نامبر: 02151215019 / Email: hahmadih67@gmail.com
4. دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه پیام نور.

الف) مقدمه

امروزه سخن گفتن از پارادایم‌ها و تغییرات عمده رخ داده در حوزه‌های مطالعاتی مرسوم است. پارادایم‌ها؛ اندیشه‌ها، مفهوم‌سازی‌ها و راه‌های جدید تفکر دربارهٔ یک موضوع را به وجود می‌آورند. اقتباس نمونه‌های نظری و کاربرد مفروضه‌های متفاوت، باعث ایجاد مناقشات و تغییر پارادایم در فلسفهٔ تعلیم و تربیت و روان‌شناسی در قرن بیست و یکم شده است. ژیل دلوژ¹ با طرح رویکرد افقی و عرضی به معرفت، موسوم به «رویکرد ریزوماتیک»²، سعی دارد نگاهی نو به معرفت و دانش را مطرح کند؛ دیدگاهی که در برابر رویکرد درختی به معرفت قرار گرفته و همهٔ نظام‌های معرفتی گوناگون مبتنی بر رویکرد درختی به معرفت را، به چالش فرا می‌خواند. رویکرد ریزوماتیک بر نفی همهٔ فراویت‌ها و اعتبار بخشیدن هر چه بیشتر به فهم‌های خرد، فردی و موقعیتی، تأکید بر صیوریت مداوم و بدون هدف و جهت‌گیری مشخص، منطق‌گریزی و عقل‌ستیزی مبتنی است. دلوژ معتقد است نظام‌های درختی دارای خصلتی خطی، سلسله‌مراتبی، ایستا و عمودی‌اند و از برشها و تقسیم‌بندی‌ها و خط‌مشی بین امور حکایت می‌کنند. تفکر درختی همان «تفکر بودن» است؛ حال آنکه تفکر ریزومی، «تفکر شدن» است؛ شدن و صیورورتی متکثر، غیر خطی، در جهات متفاوت و مرتبط با خطوط دیگر و بدون مرزبندی‌های تفکر درختی. تفکر ریزوماتیک می‌تواند فضاها و خطوط تفکر درختی را در هم بشکند و آن را در شبکه‌ای از امور متقابل، از نو سامان دهد. تفکر ریزوماتیک تفکری است که نقطهٔ پایانش، آغاز راه تازه‌ای است و به عبارتی؛ نمی‌توان برای آن آغاز و انجامی متصور شد. تفکر ریزوم تابع هیچ الگوی ساختاری یا زایشی نیست (باقری‌نژاد، 1388). ریزوم³ با هر پنداری از محور ژنتیکی یا ژرف‌ساختار بیگانه است. همهٔ منطق‌های درختی، منطق ردیابی و تکثیر و بازتولیدند. در واقع؛ دلوژ می‌خواهد نشان دهد که اندیشه اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد و این نگاه، تلاش برای یافتن تصویری یکپارچه از جهان را بی‌معنا می‌کند. در رویکرد ریزوماتیک، اندیشه سامان و قراری ندارد و کولی‌وار برای یافتن سرزمینهای جدید بدون طرح و نقشهٔ قبلی دائم در حرکت است. اندیشهٔ ریزوماتیک، قلمرو زدا و بنیان‌شکن است و هیچ حد و مرزی برای خود نمی‌شناسد و با نفی مرکزیت و جزم‌اندیشی، وحدت و تمامیت، به چندگانگی‌ها و ناهمگنی‌ها دامن می‌زند. از آنجا که اندیشه در این منظر، بی‌قرار و سیال و مرکز‌گریز است؛ نکتهٔ مهم در این رویکرد، صرف اندیشه است و نه محتوای آن. بنابر این، سخن گفتن از حرکت رو به جلو یا بالا منتفی است. معرفت هر چه خردتر، متکثرتر، متفاوت‌تر و هدف‌گریزتر باشد، مطلوب‌تر است. (ایمان‌زاده، 1387)

1. Gilles Deleuze
2. Rhizomatic Approach
3. Rhizome

تبیین معرفت‌شناسی ژیل دلوز و علامه طباطبایی و ... ♦ 205

اما از سوی دیگر، علامه طباطبایی از معدود دانشمندانی است که با بهره‌ وافر از مکاتب سنیوی، صدرایی و لطایف عرفانی و نیز مواجهه با اندیشمندان غرب، کوشید راه را بر جویندگان حقیقت، هموار سازد و گامی نو در مسیر دانش و معرفت بردارد. علامه طباطبایی، فیلسوف مسلمان و مفسر معروف معاصر، از رویکردی میناگرایانه پیروی می‌کند که ذیل میناگرایی سنتی قرار می‌گیرد. این معرفت‌شناسی نوصدرایی با ارجاع تصدیقات نظری به تصدیقات بدیهی و خطاناپذیر، درصدد است بنای معرفت‌شناسی خود را مستحکم و خدشه‌ناپذیر استوار سازد. دیدگاه میناگرایانه علامه طباطبایی، حول چهار محور اصلی شکل می‌گیرد که عبارتند از: 1) بدیهیات و خطاناپذیری اولیات، 2) نفی تسلسل‌پذیری از تصدیقات نظری، 3) نقش توجیه‌گر تصدیقات بدیهی در تبیین ساختار معرفت، 4) ارجاع تصدیقات نظری به تصدیقات بدیهی و برقراری رابطه‌ی توالد بین آنها (صوتی، 1394). علامه طباطبایی همچنین در رویکرد رئالیستی خود، معرفت حقیقی را علم و یقین مطابق با واقع می‌داند. از نظر ایشان، معرفت حقیقی دارای سه رکن است: 1) یقین، 2) مطابقت با واقع، 3) ثبات؛ بر این اساس، اگر با رویکرد استنتاجی با معرفت‌شناختی ژیل دلوز مواجه شویم، دلالتها و پیامدهای خاصی را در معرفت‌شناسی اسلامی از جمله دیدگاه علامه طباطبایی در برابر خود خواهیم یافت. علامه طباطبایی یکی از فلاسفه اسلامی است که علاوه بر تقریر مباحث فلاسفه پیش از خود، مباحث ابتکاری خاصی را نیز در این زمینه عرضه کرده است. علامه طباطبایی در دو اثر مهم خویش، تفسیر المیزان و کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، تأملات قابل توجهی را در این باب فراهم آورده و در دیگر آثارشان، نکات و اشارات مفیدی را عرضه داشته‌اند. به نظر می‌رسد معرفت‌شناسی ژیل دلوز در مواجهه با معرفت‌شناختی علامه طباطبایی با چالش‌ها و تهدیدهای جدی مواجه خواهد بود؛ چرا که پیش‌فرضهای نظری این دو، در موارد اساسی در تقابل با یکدیگر قرار دارند.

برخی پژوهش‌های داخلی و خارجی در راستای مطالعه حاضر عبارتند از: ایمان‌زاده (1387) در رساله‌ی دکتری خود به تبیین دیدگاه معرفت‌شناختی دلوز پرداخته و دلالتهای آن را در زمینه‌ی اصول تعلیم و تربیت، برنامه‌ی درسی، مدل‌های یادگیری و روش‌های تحقیق بررسی کرده است. وی در نقد خود به عناصری در رویکرد صدرایی اشاره کرده که در تقابل با رویکرد دلوز می‌باشند، اما دلالت‌های تربیتی ایشان بیشتر ناظر به آموزش و پرورش رسمی است. سجادی و ایمان‌زاده (1388) طی مقاله‌ای پس از مفهوم‌شناسی ریزوم و اصول حاکم بر آن، به تبیین فضای ریزوماتیک و هموار دلوز، به عنوان هسته و اساس فلسفه‌ی ژیل دلوز پرداخته، سپس کاربرد این فضا را در برنامه‌ی درسی بحث و بررسی کرده است. بر این اساس، برنامه‌ی درسی در این فضا، رویدادی نمادی و کوچ‌گرایانه است. باقری‌نژاد (1388) در پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد خود بر این باور است که با بررسی پیش‌فرضهای هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، انسان‌شناسانه و ارزش‌شناسانه رویکرد ریزوماتیک و تربیت دینی، تقابلها و تضادهای جدی بین این دو فضای تربیتی و معرفتی رخ می‌نماید که با توجه به آنها، جمع بین آن دو ممکن به نظر نمی‌رسد. سجادی و باقری‌نژاد (1390) در مقاله‌ی مشترکشان اذعان

می‌دارند رویکرد پست‌مدرنیستی دلوز به معرفت، که برآمده از هستی‌شناسی متکثر و شکسته اوست، تقابلهای بسیار جدی با هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اسلامی دارد و حکایت از دو جهان‌بینی و دو ایدئولوژی ناسازگار دارد. نسبی‌گرایی و شکاکیت افراطی، حقیقت‌ستیزی و نفی فرا روایتها، عقل‌ستیزی، انکار فهم مشترک و معرفت جهان‌شمول، نفی علت و تأکید صرف بر وجه تولیدی اندیشه، افقی و عرضی صرف دانستن معرفت و مواردی از این دست، نشان‌دهنده تقابلهای صریح و جدی این رویکرد با بعد معرفتی تربیت اسلامی است. سمتسکی¹ (2003) در مقاله «مسائل ذهنیت انسانی: ژیل دلوز و میراث دیویی» به تبیین و مقایسه دو رویکرد که یکی نماینده پراگماتیسم و دیگری نماینده پسا‌ساختارگرایی است، پرداخته و در کل، شکل‌گیری سوژه در فلسفه دلوز را بررسی کرده است. او در این مقاله به دنبال ایجاد فضایی برای دیالوگ ابتدایی بین دو اندیشه فلسفی است تا به بررسی امکان به کارگیری دیدگاههای فلسفی ژیل دلوز در نظریه و عمل تربیتی در مباحث امروز بپردازد. الیزابت آدامز (2004) در مقاله «مفاهیم دلوزی برای تعلیم و تربیت» به بررسی و تبیین دیدگاههای ژیل دلوز در تعلیم و تربیت آمریکا پرداخته است. وی یادآور شده است که خطر صنعتی شدن تعلیم و تربیت که پیش از همه در دهه 1990 آمریکا مشهود بود و به یکی از سیاستهای دولت فدرال آمریکا بدل شد، قبلاً توسط دلوز آگاهی داده شده بود که این نوع حرکت، یک عقلانیت خطی بالا به پایین را در تحقیقات مرسوم کرد. او پس از تبیین بعد سیاسی - اخلاقی فلسفه دلوز، مقاله خود را نوعی مقاومت تلقی می‌کند که هدفش نقد مجموعه‌ای از ارزشهای پذیرفته‌شده در جامعه آمریکا و تعلیم و تربیت آن و ارائه مدل جدیدی برای تعلیم و تربیت آمریکاست.

با نظر به آنچه تاکنون در پژوهشهای متعدد در باب نقد و بررسی رویکرد ریزوماتیک صورت گرفته است، جای خالی تحقیقات افزون‌تری مبتنی بر نقد آن از منظر اندیشمندان مسلمان از جمله علامه طباطبایی احساس می‌شود. بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد تاکنون پژوهشی در ارتباط با مطالعه حاضر صورت نگرفته است و به نظر می‌رسد انجام این پژوهش، ابعاد تازه‌ای در این باب فرا روی ما خواهد گشود. بر این اساس، هدف اصلی آن است که ابتدا به بررسی دو دیدگاه در زمینه معرفت‌شناسی پرداخته شود تا مشخص شود «معرفت‌شناسی» در رویکرد ریزوماتیک ژیل دلوز و علامه طباطبایی به چه نحو مطرح شده است؛ سپس نقدهای وارد بر معرفت‌شناسی ریزوماتیک دلوز بر مبنای نظریات علامه طباطبایی بررسی خواهد شد.

ب) روش پژوهش

برای نیل به اهداف پژوهش، باید به سه پرسش اصلی پاسخ داده شود. از آنجا که هر یک از این پرسش‌ها به جنبه‌ای از جنبه‌های پژوهش می‌پردازند و برای نیل شدن به پاسخ هر کدام باید روشی متناسب با اقتضانات هر پرسش و پاسخ احتمالی آن به کار گرفت، از این رو در این قسمت، روشهای پژوهش «تحلیل مفهومی» و «انتقادی» متناسب با سه پرسش پژوهش معرفی خواهند شد. در این پژوهش برای پاسخگویی به پرسش اول و دوم، از روش تحلیل مفهومی (مفهوم‌پردازی) برای تبیین معرفت‌شناسی ژیل دلوز و علامه طباطبایی استفاده شده است. تحلیل مفهومی، تحلیلی است که به واسطه آن به فهم معتبر از معنای یک مفهوم دست پیدا می‌کنیم (کومیز و دیزلر، 1388: 41). در این روش، تحلیل مفهوم از طریق تحدید کردن موضوع در چارچوب معینی صورت می‌گیرد؛ یعنی تمرکز بر گستره مفهومی است و این تمرکز از طریق تبیین صریح و روشن از معنای مفهوم و ارتباط آن با سایر مفاهیم صورت می‌گیرد. بدین ترتیب، با نوع نگاه ژیل دلوز و علامه طباطبایی به مبانی معرفت‌شناسی و مباحثی که در ارتباط با مفاهیم اصلی، ابعاد و مؤلفه‌ها و تحلیل عناصر معرفت‌شناختی از منظر این دو مطرح است، در سؤال اول و دوم، برای تبیین مبانی معرفت‌شناختی آنان، مفهوم و ابعاد و مؤلفه‌های معرفت‌شناسی تحلیل می‌شود. همچنین در پاسخ به پرسش سوم با استفاده از روش انتقادی از نوع نقد بیرونی، می‌توان نقاط ضعف و قوت یک دیدگاه را با توجه به ملاک‌های داده‌شده مشخص کرد. نقد بیرونی، نقدی است که متن را بر مبنای روابط بیرونی آن و تأثیراتی که از عوامل خارجی پذیرفته، می‌سنجد و ارزیابی می‌کند» (دلور، 1387: 241)

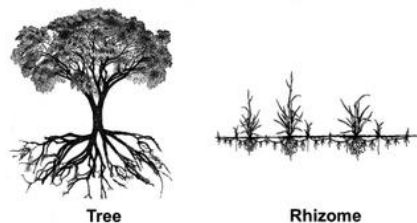
سؤالات پژوهش

- معرفت‌شناسی ریزوماتیک ژیل دلوز چگونه است؟
- مهم‌ترین ابعاد معرفت‌شناسی علامه طباطبایی چیست؟
- مهم‌ترین نقدهای واردشده بر دیدگاه ژیل دلوز بر مبنای نظریات علامه طباطبایی چیست؟

ج) معرفت‌شناسی ریزوماتیک ژیل دلوز

ژیل دلوز (1925-1995) از فیلسوفان پست‌مدرن و پسااخترگرای پایان قرن بیستم است که تأثیر زیادی بر دیگر فیلسوفان این نحله گذاشته است. گستردگی و جامعیت اندیشه‌های فلسفی و معرفت‌شناختی دلوز آن قدر زیاد است که فیلسوفانی همچون: میشل فوکو، رولان باروت و لیوتار از او تأثیر پذیرفته و معتقدند دهه 1970 دهه سیطره دلوز بر محافل روشنفکری فرانسه بود (سجادی و ایمان‌زاده، 1388). رویکرد ریزوماتیک، دیدگاهی معرفت‌شناختی است که توسط ژیل دلوز مطرح شده است. وی در مقدمه کتاب «گفتگوها»، خود را یک تجربه‌گرا معرفی کرده است که به فلاسفه تجربه‌گرای انگلیس تمایل دارد، اما به فلسفه قاره‌ای

تمایل چندانی ندارد. او در کتاب «هزار فلات» که آن را با کمک فلیکس گاتاری، همکار روان‌درمانگر خود نگاشته، با استفاده از اصطلاح گیاه‌شناختی «ریزوم»¹ به شرح دیدگاه معرفت‌شناختی خود پرداخته است.



شکل 1: ساختار ریزوم و درختی دانش

1. مفاهیم اصلی معرفت‌شناسی ریزوماتیک ژیل دلوز

یک) نفی بازنمایی دانش: یکی از ویژگی‌های پساساختارگرایان، ضد بازنمایی است. آنان معتقدند که در حال حاضر به بحران بازنمایی دانش رسیده‌ایم؛ زیرا با ورود بازی‌های متنوع زبانی و تداخل فرهنگ و دانش، دیگر نمی‌توان به معرفتی یکسان و یکنواخت اشاره کرد که برای همه قابل تعمیم باشد. دلوز دیدگاه‌های معرفت‌شناختی خود را عمدتاً در کتاب «ناهمسانی و تکرار» و «هزار فلات» بیان کرده است. وی تصور جدید خود را از اندیشیدن، با تصور قدیمی دگماتیک دکارتی در تقابل قرار می‌دهد. دلوز ضمن نفی مدل شناخت اندیشه، به نفی بازنمایی دانش نیز اهتمام دارد. به نظر او در صورت قبول بازنمایی دانش، همسانی بر ناهمسانی متقدم خواهد بود. به نظر وی، ویژگی اصلی جهان، بازنمایی عدم توانایی در درک تفاوت‌هاست (دلوز، 1994: 174). از نظر دلوز، با نمودها، اولویت همسانی بر ناهمسانی - که ویژگی جهان بازنمایی است - معکوس می‌شود؛ ناهمسانی اولویت می‌یابد و هویت یکسان و شباهت به جایگاهی ثانوی تنزل می‌یابد. (ایمان‌زاده، 1387)

دو) صبرورت و شدن به جای بودن: «شدن» یکی از مفاهیم اصلی دلوز است و در تفکر فلسفی او نقش محوری دارد؛ به طوری که عده‌ای فلسفه او را فلسفه شدن می‌نامند. دلوز برای تبیین فلسفه شدن، از ریزوم کمک می‌گیرد. فضای ریزوماتیک دلوزی، سلسله‌مراتب و نظم را نفی می‌کند. ریزوم به فلسفه شدن

1. ریزوم به ساقه زیرزمینی بعضی از گیاهان اطلاق می‌شود. ریزومها بر خلاف ریشه درختی، به صورت افقی گسترش می‌یابند و در جهات مختلف سیر می‌کنند. گیاهان ریزومی، ساقه در خاک و ریشه در بیرون از خاک دارند و معمولاً در کنار رودخانه‌ها و مردابها می‌رویند (ضمیران، 1382). استعاره ریزوم، نمادی است برای رشد چندگانه و نامحدود از طریق اتصالات ممتد، مفهومی است که در مقابل درخت و رشد درختی است که بر خطی و متوالی بودن حرکت تأکید دارد. (سجادی، 1386)

تبيين معرفت‌شناسی ژیل دلوز و علامه طباطبایی و ... ♦ 209

تعلق دارد. او تأکیدش بر فرایند اندیشیدن است تا خود اندیشه. برای دلوز نشانه‌هایی که در جهان موجودند، موجب تفکر و اندیشه می‌شوند. چیزی در جهان وجود دارد که ما را به تفکر وامی‌دارد و این یک ابژه است، نه یک بازشناسی؛ یک مواجهه بنیادین است که ممکن است در دامنه‌ای از حالات اثربخش مانند تعجب، دوست داشتن، عشق و تنفر دریافت شود و در هر حالتی ویژگی اولیه‌اش این است که می‌تواند حس شود و از این لحاظ، در تقابل با بازشناسی است (دلوز، 1994: 139). آنچه طرح دلوز را یکپارچه می‌کند، تأکید بر شدن به جای بودن است. دلوز اصرار می‌کند که در جهان واقع، مفروضی که در پس سیلان صیرورت قرار گیرد، وجود ندارد. جهانی ثابت از بودن‌ها در کار نیست و آنچه هست، صرفاً جریان «حیات شدن» است. به زعم وی، آنچه مانع اندیشیدن به صیرورت می‌شود، «انسان‌باوری و سوژه‌باوری» است.

سه) تجربه‌گرایی استعلایی: ژیل دلوز به عنوان یکی از فیلسوفان پساساختارگرا، دیدگاه‌های مخصوص به خود دارد. او از لحاظ معرفت‌شناختی، دارای مشرب تجربه‌گرایی استعلایی است. دلوز در مقدمه انگلیسی «گفتگوها» به صراحت اعلام می‌دارد که من همواره فکر کرده‌ام و خیال می‌کنم که یک تجربه‌گرا هستم و تجربه‌گرایی من دارای دو خصلت است: نخست آنکه، امر انتزاعی و مجرد را نباید تعیین‌کننده پنداشت، بلکه باید آن را تعلیل کرد و دوم آنکه، هدف، کشف کلیات و امور ابدی و سرمدی نیست، بلکه باید شرایط و اوضاعی را که در آن پدیده‌های جدید به وجود می‌آیند دریافت. به نظر وی، تجربه‌باوری همواره با خلق و آفرینش سروکار دارد و هیچ‌گاه منفعل نیست؛ حال آنکه تجربه‌باوری دیرین، وجهی انفعالی را ترویج می‌کند و مراد او از خلق و ابداع، آفریدن مفاهیم است. (ضمیران، 1382: 51)

چهار) کثرت بدون هیچ‌گونه وحدت: دلوز مدعی است که معرفت بر خلاف آنچه تاکنون تلقی شده، به صورت افقی و بدون هیچ وجه عمودی سیر می‌کند و کثرتی است که هیچ‌گونه وحدتی را بر نمی‌تابد (دلوز و گاتاری، 1987). در رویکرد ریزوماتیک، سلسله‌مراتب دیرین و وحدت، هویت و ثنویت جای خود را به کثرت، تنوع و چندگانگی داد. دلوز بیش از هر چیز درصدد نفی سلسله‌مراتب و ارجحیت، نفی دوئالیسم و دوگانگی و تأکید بر افقی‌گرایی، کثرت و تباین است. بنابر این چیزی به نام زیربنا و روبنا وجود ندارد. همه‌چیز در کنار هم است و هیچ اندیشه‌ای بر اندیشه دیگر رجحان ندارد. در رویکرد ریزوماتیک، اندیشه سامان و قراری ندارد و کولی‌وار برای یافتن سرزمین‌های جدید بدون طرح و نقشه قبلی پیوسته در حرکت و در جریانهای آشفته، پراکنده، بی‌نظمی مانند فلسفه تباین (تمایز)، کثرت و چندگانگی شناور است (دلوز، 1994: 248). در واقع، دلوز می‌خواهد نشان دهد اندیشه اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد و این نگاه، تلاش برای یافتن تصویری یکپارچه از جهان را بی‌معنا می‌کند.

پنج) شک‌گرایی و نسبی‌گرایی: ریزوم در واقع یک نقشه است؛ نقشه‌ای مستقل از هر نقشه‌ای که قبلاً وجود داشته است. هر ریزوم مانند یک نقشه، ورود و خروج خاص خود را داراست و ریزوم‌های مختلف، نقاط ورود و خروج‌های مختلف را دارند. پشت سر ریزوم، هیچ مبنا یا امر ذاتی وجود ندارد. ارتباط

ریزومها با دیگر محدوده‌ها و همچنین ارتباط بین عناصر ریزوم، به نحوی است که خود به خود هر گونه تصور استعلایی و پدیدارشناختی از مفاهیمی چون پشت سر و عمق یا ژرفا بی‌معنی خواهد بود (گریگری، 2004). بنابر این، رویکرد ریزوماتیک در زمره شک‌گرایی و نسبی‌گرایی قرار دارد. در این رویکرد، هر نوع دانش و معرفتی که قصد دارد جهان را تبیین و واقعیت و حقیقت را تعریف کند، مطرود است. شک‌دلوژی، شکی بنیان‌افکن است که همه عرصه‌ها را در بر می‌گیرد؛ هرگونه مبنایی را برای فهم مشترک انکار می‌کند و به نسبییت‌گرایی مطلق معرفتی می‌انجامد.

شش) رد اقتضانات پیشینی: دلوز و گاتاری برای رد ایده «روان»، اصطلاح شیزوفرنی را به کار گرفتند. از نظر آنان، وجود بشر هیچ اقتضای پیشینی ندارد و روان متقدم نیست، بلکه اجزا یا پاره‌های غیر شخصی و متحرک‌اند که تقدّم دارند. به جای آغاز کردن از این فرض که ساختارهای ثابتی مانند زبان و منطق وجود دارند که به حیات نظم می‌بخشند (چیزی شبیه دلستکی پارانویایی به یک نظم بیرونی). آنان استدلال می‌کنند که حیات، کلیتی گشوده و خلاقانه با اتصالاتی در حال افزایش است و در برابر انسان پارانویایی، فرد «شیزو» را مطرح می‌کنند. شیزوی آنان، یک گونه روان‌شناختی نظیر فرد شیزوفرنیک نیست؛ بلکه شیوه‌ای از اندیشیدن به حیات است که به جای تبعیت از هنجارها یا تصویر ثابتی از خویشتن، یک خویشتن در سیلان و صیوریت را مطرح می‌کند. شیزو، شیوه اندیشیدن و نوشتن ما را به چالش می‌کشد. به جای پذیرفتن اینکه چیستی اندیشه را می‌دانیم و به جای در نظر گرفتن فلسفه به مثابه توصیف چیستی ذهن، دلوز و گاتاری معتقدند که شیزو و آنالیز می‌تواند اتصالات تازه‌ای بیافریند، سرآغازهای نویی به روی تجربه بگشاید و به ما اجازه دهد که به گونه‌ای متفاوت بیندیشیم. (کولبروک، 1387)

هفت) رد تصویر جزمی اندیشه: دلوز در اکثر آثار خود به دنبال تبیین ماهیت اندیشه بود. او در اکثر آثارش از رد تصویر سنتی از اندیشه سخن می‌گوید که به نظر او بر فلسفه مسلط بود. هدف دلوز از اندیشه، روی‌گردانی از تصویر سنتی از اندیشه و حرکت به سوی ایجاد مفاهیم است؛ به طریقی که از طریق آن بتوانیم مسیرهای جدیدی را برای اندیشه و عمل بیابیم (گاف، 2006). در حالی که دلوز اندیشه را فعالیتی داوطلبانه می‌انگارد که همیشه متأثر از نیروها و عناصر خارجی است، از نظر او چیزی در جهان وجود دارد که ما را به اندیشیدن وادار (دلوز، 1994؛ نقل از: سلحشوری و ایمان‌زاده، 1390). مراد دلوز از تصویر اندیشه، چیزی بیش از بازنمایی اندیشه است؛ چیزی عمیق‌تر که همیشه از نظر دور می‌ماند. این تصویر، نظامی از هم‌پایه‌ها، پویایی‌ها و جهت‌گیری‌هاست. مراد، اندیشیدن و جهت دادن به اندیشیدن است (دلوز، 1995: 51). بر این اساس، دلوز در مبنای معرفت‌شناختی خود، جزمیت‌گرایی در اندیشه را رد می‌کند.



نمودار 1: مفاهیم اصلی معرفت‌شناختی ریزوماتیک ژیل دلوز

د) معرفت‌شناسی علامه طباطبایی

معرفت‌شناسی در دوره معاصر به وسیله علامه محمدحسین طباطبایی تبدیل به یک حوزه مستقل فلسفی شده است. ایشان در مقالات دوم تا ششم کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، مباحث معرفت‌شناسانه بدیعی در فلسفه اسلامی ارائه کرده‌اند. علامه طباطبایی شخصیتی است که پایه حکمتی نوین را بنا نهاد؛ زمانی که فلسفه سنتی به تنهایی پاسخگوی مشکلات جامعه نبود، به مطالعه فلسفه تطبیقی اقدام کرد و به بررسی افکار دیگران پرداخت که حاصل آن در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» جمع‌آوری شده است. این کتاب در رد افکار مادی و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیکی نگاشته شده که یکی از مباحث آن رئالیسم اسلامی است. علامه طباطبایی به دلیل توجه به شبهات مطرح‌شده در معرفت‌شناسی غرب، در باب معرفت‌شناسی اسلامی مباحث مفید و متنوعی را ارائه کرده‌اند که در این مبحث به دیدگاه ایشان می‌پردازیم. نکته‌ای که قبل از ورود به دیدگاه رئالیستی علامه طباطبایی در مورد معرفت باید به آن توجه کرد این است که معرفت‌شناسی علامه، امری منفصل و جدا از هستی‌شناسی او نیست، بلکه ایشان از تحلیلها و نتایج هستی‌شناسی در مواضع و آرای معرفت‌شناسی خود سود می‌برد. برای مثال، اشیای ممکن‌الوجود خارجی دارای دو حیثیت‌اند و

واقعیت آنها در تحلیل نهایی از دو جهت برخوردار است؛ یکی، حیثیت وجود که عین داشتن آثار است و دیگری، حیثیت ماهیت آنهاست که عین بی‌اثری است و در واقع؛ حد وجود خارجی است. با این وجود، آنچه به تور معرفت انسان می‌افتد و انسان با دستگاه ادراکی آن را می‌یابد، همانا ماهیت اشیای خارجی است که فاقد آثار خارجی شیء است. بنابر این، معرفتی که حاصل می‌شود علم حصولی و مفهومی است؛ یعنی عملی که در آن ماهیت واقعیت خارجی نزد ما حاضر می‌شود، نه وجود آن. در این مقام باید گفت که تفکیک وجود از ماهیت، مبنای حصول معرفتی خاص در انسان شده است. در تحلیل دیگر، آنگاه که هستی به دو قسم عینی و ذهنی تقسیم می‌شود، که از آن به وجود عینی و وجود ذهنی نام می‌برند، وجود ذهنی است که تحقق ماهیات اشیا را در ذهن فراهم می‌آورد و سبب تحقق علم حصولی و ماهوی به اشیای خارجی و موجودات عینی می‌شود. در این حالت نیز معرفت حصولی در ارتباط با تقسیم هستی‌شناختی وجود به عینی و ذهنی است. بنابر این، همان‌گونه که هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی با هم ارتباط دارند، بین رئالیسم هستی‌شناسی و رئالیسم معرفت‌شناسی هم ارتباط وجود دارد. (عباسی، 1382: 63)

1. معرفت حقیقی

علامه طباطبایی همچون فیلسوفان مسلمان پیش از خود، معرفت حقیقی را علم و یقین مطابق با واقع می‌داند و معتقد است که ما می‌توانیم به علم و معرفت دست بیابیم (طباطبایی، 1385: 133). بنابر این، از نظر ایشان ایدئالیسم معرفت‌شناختی مردود است: «حقیقی بودن و مطابق با واقع بودن ادراکات انسان (فی‌الجمله) بدیهی است؛ یعنی اینکه همه معلومات بشر - علی‌رغم ادعای ایدئالیستها - صد در صد خطا و موهوم نیست، بر همه کس در نهایت وضوح هویدا است و احتیاج به استدلال ندارد» (همان: 105). علامه، حقیقی‌ترین معرفت را معرفت به بدیهیات می‌داند که در تصور و تصدیق آنها به کسب و نظر نیازی نیست و در بین بدیهیات، اولیات را از همه بیشتر سزاوار به پذیرش می‌داند.

2. سلسله‌مراتب معرفت

مفهوم سلسله‌مراتب معرفت و رعایت ترتیب آن در معرفت‌شناسی علامه طباطبایی اهمیت زیادی دارد؛ به گونه‌ای که همواره مورد توجه و التفات وی قرار داشته است. علامه طباطبایی با اشاره به مراتب ادراک حسی، ادراک خیالی و ادراک عقلی و شهودی، به بحث سلسله‌مراتب معرفت پرداخته و اهمیت هر یک از این مراتب را در فرایند شناخت آشکار ساخته است. ایشان معتقدند فرایند شناخت با تجربه آغاز می‌شود؛ چنان که همه ادراکات نیز به حواس ختم می‌شوند (طباطبایی، 1380: 296). با این توصیف، علامه طباطبایی شناخت را در اساس نهایی خود، فرایندی عقلانی می‌داند؛ به همین دلیل معتقد است: «مشاهدات ما، بی‌تکیه بر استدلال و برهان، نه ارزشی دارند و نه مفید کلیت و قانون‌اند» (طباطبایی، 1388: 157).

3. ابزارهای کسب معرفت

انسان برای دستیابی به معرفت، راهها و ابزارهای گوناگونی از جمله: حواس درونی و بیرونی، عقل، شهود و مکاشفه، وحی و الهام و مرجعیت در اختیار دارد (صادق‌زاده قمصری، 1386). علامه طباطبایی، حس و عقل و شهود و وحی را جزء منابع معرفت می‌داند. (آرمند و مهرمحمدی، 1388)

یک (حس): علامه طباطبایی یکی از ابزارهای مهم کسب معرفت را حواس می‌داند: بخش عمده‌ای از معرفت از طریق حواس به دست می‌آید که اینها ادراکات حسی است (طباطبایی، 1364، ج 1). حس از نظر علامه، فراگیرترین ابزار معرفت است؛ اما شناختهای برآمده از حواس ظاهری، حصولی و جزئی‌اند و محدودیت‌های زمانی و مکانی دارند. درک برخی از معانی و صورت‌های ذهنی، ساخت صورت‌های تازه و آفرینش‌گری‌های هنری و شعری، تعریف و استدلال، یادآوری معلومات گذشته و گاه فراموش شده؛ از کارکردها یا شئون حواس باطنی است. (صادق‌زاده قمصری، 1386)

عقل: تعقل از فعالیت‌های مهم آدمی است و عقل یکی از منابع و ابزارهای کسب معرفت به شمار می‌رود. از نظر علامه، از طریق عقل به درک مفاهیم کلی نایل می‌آییم. طبق دیدگاه علامه، حس به تنهایی ما را به جهان خارج راهنمایی نمی‌کند، بلکه به کمک عقل آن را انجام می‌دهد. (طباطبایی، 1373)

شهود: در شهود، واقعیتی بدون واسطه و به شکل حضوری به ادراک انسان درمی‌آید. از شناخت‌های شهودی همگانی می‌توان معرفت به خود، معرفت به توانایی‌های درونی خود (اعم از ادراکی و تحریکی) و معرفت به آفریننده خود را نام برد. از نظر علامه طباطبایی، شهود نیز یکی از منابع کسب معرفت است. (آرمند و مهرمحمدی، 1388)

وحی: از نظر علامه، وحی و الهام نیز یکی از راه‌های کسب معرفت‌اند؛ اما گستردگی عقل و حس را ندارند. دریافت آنها توسط پیامبر (ص) و معصومین (ع) صورت می‌گیرد و برای دیگران نقل می‌کنند. (همان)

4. اقسام و مراتب علم

علامه طباطبایی در خصوص انواع و اقسام علم، تقسیم‌بندی متفاوتی را به شرح ذیل ارائه کرده‌اند.

یک (عقل) علم تصویری و علم تصدیقی

علم تصویری: تصور، صورتی از یک یا چند معلوم، بدون ایجاب یا سلب است. علم تصویری، علمی است که شامل حکم نیست؛ مانند صورت ادراکی انسان تنها، اسب تنها و... (طباطبایی، 1385: 178)

علم تصدیقی: تصدیق، صورتی از معلوم است همراه با ایجاب یا سلب چیزی از چیز دیگر؛ مثل انسان خندان است. از نظر علامه، علم تصدیقی علمی است که شامل حکم باشد؛ مانند صورت ادراکی چهار بزرگ‌تر از سه است. روشن است که علم تصدیقی با وجود علم تصویری امکان‌پذیر است. (همان)

دو) علم حضوری و علم حصولی

علم حضوری: علامه طباطبایی، علم حضوری را علمی می‌داند که در آن، خود معلوم نزد عالم وجود دارد و بنابر این، حضور او بی‌واسطه درک و دریافت می‌شود؛ یعنی وجود علم، عین وجود معلوم است (همان: 83)؛ مثل علم انسان به احساسات و حالات درونی خودش.

علم حصولی: در علم حصولی، حضور ماهیت پیش عالم معلوم است؛ بدین معنا که ما به امور خارج از خود آگاهی و معرفت داریم (طباطبایی، 1364، ج 1). در علم حصولی، دستیابی به معلوم به‌واسطه مفهوم و تصویری است که ذهن از آن دارد، نه از طریق حضور خود معلوم نزد عالم؛ مثل علم به موجودات خارجی. (طباطبایی، 1385: 83)

سه) علم کلی و جزئی

علم جزئی: علم جزئی به دو نحو قابل تعریف است: نحوه اول که کمتر به آن توجه می‌شود، همان است که علم مابعدالکثره نیز خوانده می‌شود. مابعدالکثره علمی است که با خارج رابطه دارد و با تغییر معلوم خارجی تغییر می‌کند؛ مثل علم از راه دیدن حرکت. در نحوه دوم، علم جزئی به علمی اطلاق می‌شود که قابلیت انطباق بر افراد زیاد را نمی‌پذیرد (طباطبایی، 1401: 255)؛ یعنی تنها یک مصداق معین در خارج دارد.

علم کلی: علم کلی دارای دو ویژگی است: نخست، پذیرش فرض تطبیق بر افراد زیاد (علم تعقلی) و دوم، عدم تغییر بر اثر تغییر معلوم خارجی (علم ما قبل‌الکثره) (طباطبایی، 1385). از نظر علامه، علم اگر قابل انطباق به بیش از یک فرد باشد، کلی است؛ همانند مفهوم انسان که به هر انسان قابل انطباق است. بدیهی است علم کلی پس از تحقیق علم به جزئیات می‌تواند تحقق پیدا کند؛ یعنی ما نمی‌توانیم مثلاً انسان کلی را تصور کنیم مگر اینکه قبلاً افراد و جزئیاتی چند از انسان را تصور کرده باشیم (عسگری، 1382: 24). چنین تعریفی ابتدا توسط ارسطو مطرح شد، سپس تمامی فیلسوفان آن را پذیرفتند.

ه) نقد و بررسی معرفت‌شناسی ریزوماتیک ژیل دلوز بر مبنای نظریات علامه طباطبایی

با توجه به آنچه در خصوص معرفت‌شناسی ریزوماتیک ژیل دلوز و علامه طباطبایی بحث و بررسی شد، در معرفت‌شناسی ژیل دلوز، چالش‌هایی وجود دارد که می‌توان بر مبنای نظریات علامه طباطبایی آنها را نقد کرد.

1. نفی فرا روایت‌ها

رویکرد ریزوماتیک برای دانش، دیدگاهی در برابر رویکرد واقع‌گرایانه برای دانش است. بر اساس این رویکرد، تفکر ما به طور پیوسته در پردازش شبیه‌سازی‌ها قرار دارد. فکر کردن برای بیان و نشان دادن واقعیت نیست، بلکه تولید نشانه‌هایی بدون در نظر گرفتن روابط آنها با هر واقعیت بیرونی است. دلوز تأیید

تبیین معرفت‌شناسی ژیل دلوز و علامه طباطبایی و ... ♦ 215

می‌کند که دنیای بیرونی افسانه‌ای است که در فرایند تجربه کردن ایجاد شده است. دنیای بیرونی، بازده تصورات است. دلوز اعتقاد دارد که هدف نوشتن یا سخنرانی باید ابداع و نوآوری باشد، نه ارائه و نمایش؛ بر اساس رویکرد ریزوماتیک در برابر حقیقت و دانش، هیچ هدف نهایی و جاودانه یا هدفی بیرون از ذهن و درون انسان وجود ندارد. (سجادی، 2014: 43-42)

رویکرد ریزوماتیک، هرگونه فرا روایت را نفی می‌کند و با تأکید بر افقی بودن روابط مفهومی، انگاره منشأ و مرکز را بن‌فکنی کرده، هیچ‌گونه مفهوم مرکزی را نمی‌پذیرد؛ لذا منجر به نیهیلیسم و پوچ‌انگاری شده است. اما فیلسوفان مسلمان معتقدند وجود حق تعالی، واقعیت‌بخش هر واقعیت‌داری است و معرفت ما زمانی خارجی یا عینی است که ما را به واقعیتی آگاه کند که هستی آن به ادراک ما وابسته نیست و فی‌نفسه ثابت است.

در دیدگاه علامه طباطبایی، اصل واقعیت و علم انسان به آن تردیدناپذیر است؛ زیرا شکی نیست که ما انسانها به منزله موجوداتی واقعی وجود داریم و اشیای دیگری که بیرون از ما بر ما تأثیر می‌گذارند یا از ما تأثیر می‌پذیرند نیز وجود دارند. بیرون از ما چیزهایی وجود دارند که ما آنها را می‌بینیم و چیزهایی هستند که آنها را می‌شنویم و چیزهای دیگری هستند که با حس چشایی و بویایی خود آنها را ادراک می‌کنیم. همه‌اموری که آنها را ادراک می‌کنیم - و شاید در کنار آنها امور دیگری نیز باشد که آنها را ادراک نمی‌کنیم - پوچ و باطل نیستند؛ چرا که حقیقتاً موجودند و واقعاً ثبوت و تحقق دارند. بنابراین، ما هرگز نمی‌توانیم در اصل واقعیت و هستی، تردیدی به خود راه دهیم و واقعیت را به‌طور مطلق و کلی انکار کنیم. (طباطبایی، 1384، ج 1: 29-27)

بر این اساس، رویکرد ریزوماتیک ژیل دلوز و دیدگاه علامه طباطبایی به واقعیت و امکان‌بازنمایی آن، در تقابل با یکدیگر بوده و این امر به منزله چالشی اساسی بین این دو دیدگاه تلقی می‌شود؛ زیرا رویکرد ریزوماتیک، دیدگاهی ضد رئالیستی است که قائل به هیچ واقعیت خارجی معتبر و قابل استنادی برای هدایت و جهت‌دهی به معرفت و رفتارهای انسان نیست. اما دیدگاه علامه طباطبایی بر مبنای مفروضات واقع‌گرایانه است و واقعیات و حقایق پیشینی پذیرفته می‌شود. پس از منظر معرفت‌شناسی عالم واقع وجود دارد و شناخت آن هم ممکن و هم مطلوب است.

2. عقل‌ستیزی

یکی از ستونهای واقعی تفکرات دلوز در فلسفه وی، اعتراض به عقلانیت است. بر اساس بیانیه‌های او، تفکر متحرک به طور کامل جنبه ابداعی دارد و هر نوع تقلید از هوش و منطق در سیستم درخت - درخت‌وار دانش قابل پذیرش است (سجادی، 2014: 44). از ویژگی‌های اصلی تفکر دلوز، عقل‌ستیزی در فلسفه اوست. دلوز ما را به اندیشیدن بسان بدنی بدون سر و کنترل عقلانی دعوت می‌کند؛ اندیشیدنی که از هیچ‌هنجار، منطق کشف و الگوی فهمی پیروی نمی‌کند. تفکر نوعی مسأحه است. در دیدگاه وی، هرگونه تبعیت از

عقل و منطق به منزله غلتیدن به دامان سیستم‌های درختی است که بنیان آن در دیدگاه ریزوماتیک به چالش فراخوانده شده است. (باقری‌نژاد، 1388)

اما در تقابل با این رویکرد، فیلسوفان مسلمان بر اهمیت نقش عقل به عنوان یکی از منابع مهم شناخت تأکید می‌کنند. از نظر علامه، انسان با استفاده از قوه تعقل، همه مدرکات خود را، اعم از علوم حسی و خیالی، بررسی می‌کند و درستی و نادرستی آنها می‌سنجد و معنای کلی را از جزئیات درک می‌کند. هر اندازه عقل و اندیشه بخواهد می‌تواند در علوم خیالی دخل و تصرف کند و به نتایج و احکامی جدید دست یابد. این تنها دانشی است که انسان بودن انسان بدان وابسته است و موجب متمایز بودن انسانها از یکدیگر می‌شود (طباطبایی، 1416). در دیدگاه علامه، انسان صاحب ابزاری است که او را قادر می‌کند بر جهان آگاهی یابد. خداوند متعال نوع انسان را که آفرید، قوای ادراکی در او به ودیعت نهاد و چشم و گوش و... قوای باطنی برایش قرار داد. او را نیروی فکر عطا فرمود که بتواند به وسیله آن، از حوادث گذشته و آینده اطلاع یابد. (طباطبایی، 1346:160)

نظر به اینکه رویکرد ریزوماتیک، وجهه عقل‌ستیزی دارد، این مؤلفه در تقابل اساسی با دیدگاه علامه طباطبایی است. از نظر علامه، عقل و منطق مبنای کشف حقایقی در عالم واقع است. همچنین عقل، حجت باطنی خداوند و ابزار فهم و دریافت معارف بنیادین و علم عقلی، فراهم‌آورنده بالاترین ادراک در آدمی است. لذا به رشد عقلانیت به مثابه یک هدف در معرفت‌شناسی توجه می‌شود.

3. انکار جهان‌شمولی معرفت

بر اساس رویکرد ضد واقع‌گرایانه دلوز، واقعیت با ملاکی جهان‌شمول و کلی قابل توصیف نیست. آنچه هست، فهم‌های خرد، موقعیتی و متکثر است که در اثر تراحم و تقابل نیروهایی که بر فرد اثر می‌گذرانند، می‌آیند و می‌روند. در این دیدگاه، هیچ‌گونه فضای از پیش تعریف‌شده و تعیین‌شده‌ای وجود ندارد؛ زیرا فضاها متحرک، بازتابی و صاف‌اند. فضای متحرک و صاف مسیرهای غیر خطی و غیر متوالی، همان‌گونه که اوژنز¹ (2000) از آنها به صورت مسیر شکسته یا زیگزاگی یاد می‌کند، هستند. به نظر می‌رسد در این رویکرد، هیچ موقعیت از پیش تعریف‌شده، منحصر به فرد، استوار و پایه‌ای یا آنچه پارخ² (2000) به عنوان سیستم معنی دسته‌بندی می‌کند، وجود ندارد. تعالیم دلوزی هیچ پایه‌اساسی/ غایت‌شناختی ندارند. یکی از صفات ایده دلوز، انکار عمومیت/کلی بودن است. دلوز بر تبدیل شدن در جهات مختلف و متنوع، نفی هرگونه اصل روانی و عملی تأکید می‌کند و در نتیجه، تلاشها برای کسب یک ماهیت ویژه را انکار

1. Owns
2. Parekh

تبيين معرفت‌شناسی ژيل دلوژ و علامه طباطبایي و ... ♦ 217

می‌کند. دلوژ با تأکید بر تشخیص، تنوع و تفاوتها به عنوان برخی از اصول اساسی ریزوم، به مقابله با هر نوع ایمان، اعتقاد و فعالیتی که هدفی مشخص و ویژه دارد برمی‌خیزد. (سجادی، 2014: 43)

دلوژ درصدد نشان دادن ناپایداری اندیشه و دگرگونی لحظه به لحظه آن است. در فلسفه دلوژ، اندیشه اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد و هر لحظه در پی نو شدن و واگرایی است. در واقع؛ به اندازه جهان‌هایی که وجود دارد، شیوه‌های اندیشه و ادراک در کار است. این مؤلفه بر مبنای دیدگاه علامه طباطبایي قابل نقد است؛ چون ایشان علم حضوری را پایه و اساس علم حصولی و مقدم بر آن می‌داند. از نظر علامه، علم حضوری علمی است که در آن، خود معلوم نزد عالم وجود دارد. بنابر این، حضور او بی‌واسطه درک و دریافت می‌شود؛ یعنی وجود علم عین وجود معلوم است (طباطبایي، 1385: 83). مثل علم انسان به احساسات و حالات درونی خودش. ایشان معتقد است تا وقتی چیزی حضوراً درک نشده باشد، با علم حصولی به دست نمی‌آید. به عبارت دیگر؛ علم حضوری از ابتدا در انسان وجود دارد و همین موضوع موجب دستیابی او به صورتهای ذهنی اشیا می‌شود، نه اینکه ابتدا صورتهای آنها را کسب کند و سپس به درک حضوری‌شان نایل آید. (نوروزی و عابدی، 1390)

بر این اساس، علامه در مواجهه با اندیشه‌های نو و با بهره‌برداری از فلاسفه مشاء، معتقد است انسان واجد یک سری معرفتهای فطری غیر قابل انکار است. این معارف بدیهی، نقطه عزیمت و زیربنای فهم مشترک بین افراد انسانی است. اعتبار همه علوم حصولی و اکتسابی بشر در گرو داشتن رابطه و ابتدا بر چنین علم حضوری است. علامه طباطبایي، علم حضوری را پایه تمام علوم حصولی بشر می‌داند و بر این باور است اگر انسان با واقعیاتی که مبدء فاعلی واقعیات مادی است به صورت مستقیم و بدون واسطه ارتباط نداشته باشد، علم حصولی به اشیا نخواهد داشت. چنین نگرشی، گذشته از آنکه به حل بسیاری از مسائل معرفت‌شناختی منجر می‌شود، می‌تواند تأثیرهای عمیقی بر حل دغدغه‌های تربیتی معاصر داشته باشد.

4. نسبت‌گرایی و شکاکیت

دلوژ تمایل داشت نشان دهد که تفکر شکلهای مختلفی می‌تواند داشته باشد. فلسفه، هنر و علم تنوع دارند و این تصویری عمومی و به هم پیوسته از بی‌معنی بودن در سطح جهانی است. رویکرد ریزوماتیک در چندگانگی خود، چندگانه است. ضرورت این‌گونه چندگانگی، هستی‌شناختی و تعدد، نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی و در نتیجه، آناشسیسم فکری است. (سجادی، 2014: 44)

رویکرد ریزوماتیک دلوژ به معرفت؛ نسبی‌گرایانه، افقی و متعلق به پارادایم پسامدرن است و در شکل‌دهی به رویکرد پساساختارگرایی نقش مهمی دارد. رویکرد ریزوماتیک در واکنش به جزم‌گرایی و معرفت‌شناسی، متصلب و یقینی بوده است. به زعم دلوژ، قائل شدن به معرفتهای پیشینی و بدیهی، منجر به انجماد اندیشه شده و صیوررت و شدن را محدود می‌کند. با توجه به فضای ریزوماتیک، این دیدگاه

متضمن این خطر است که همه چیز را در لوای تنوع و تکثر می‌بیند و راه را برای آشوب و هرج و مرج هموار می‌کند. نسیت‌گرایی و شکاکیت در رویکرد دلوز، با معرفت‌شناسی علامه طباطبایی مغایرت دارد.

علامه طباطبایی نسیت‌گرایی در معرفت‌شناسی و... را نقد کرده و آن را ناموجه می‌داند. ایشان در این خصوص تصریح می‌کند: «و حينئذ صح لنا ان نقول: ان هناك احكاما اجتماعيه باقيه غير متغيره، كوجود مطلق الحسن و القبح، كما ان نفس الاجتماع المطلق كذلك، به معنیان الاجتماع لا ینقلب الی غیر الاجتماع كالانفراد و ان تبدل اجتماع خاص الی آخر خاص، و الحسن المطلق و الخاص كالاجتماع المطلق و الخاص بعینه» (طباطبایی، 1376). بر این اساس، ایشان معتقد است هر اجتماع انسانی همواره حسن و قبحی دائمی دارد که اصول ثابت و غیر قابل تغییر اخلاقی محسوب می‌شود. بنابر این، اصول اصلی اخلاقی با فرهنگها و اجتماعات متنوع، دچار تغییر و دگرگونی نمی‌شود. همچنین زمان و مکان اگرچه در بروز رفتار انسانها تأثیر گذارند، اما اصول اخلاقی چون ریشه در سرشت و فطرت نوع انسان دارند و نوع انسان بر خلاف افراد انسانی همواره ثابت و غیر قابل تغییر می‌ماند، لذا اصول اخلاقی نیز پایدار خواهند ماند و تغییر و تحول زمانی و مکانی در ماهیت آنها تأثیر گذار نخواهند بود (اکوان، 1389: 161). ایشان همچنین در مبانی معرفت‌شناسی بیان می‌کنند که اساساً حقیقت نسبی معنی ندارد؛ زیرا واقع یا نفس الامر دارای کیفیتی ثابت است و اگر ادراک افراد مختلف از آن متفاوت است، تنها یکی از این ادراکات، صحیح مطلق است و در هر صورت، حقیقت نسبی نامعقول است. ذهن نیز قدرت دارد فی‌الجمله به ماهیت اشیا به طور اطلاق و دست نخورده نایل شود و یک رشته مسائل است که ذهن می‌تواند با کمال جزم و اطمینان در آنها فتوا بدهد (زدری‌زاده، 1382: 113). از دیدگاه علامه طباطبایی، نسیت در معرفت‌های کلی نظری به طور کلی و در معرفت‌های کلی عملی به طور محدود راه ندارد (طباطبایی، 1385). از نظر ایشان، معرفت حقیقی دارای سه رکن است: یقین، مطابقت با واقع، ثبات. علامه طباطبایی رویکردی رئالیستی به معرفت دارد و معرفت حقیقی را علم و یقین مطابق با واقع می‌داند و البته این معرفت و یقین هم امری ثابت و دائمی است. بنابر این، همانند اغلب فلاسفه اسلامی، «معرفت و تصدیق بالمعنی الاخص» یا یقین بالمعنی الاخص را به «تصدیق جازم صادق ثابت» یا به تعبیر رساتر «تصدیق جازم مطابق با واقع ثابت» تنسیق کرده‌اند. (عباسی، 1382)

بر این اساس، یقینی بودن معرفت و بداهت آن، دو مؤلفه بنیادی در دیدگاه علامه طباطبایی است. این معرفت‌شناسی نوصدرایی، بر خلاف رویکرد ریزوماتیک، درصدد است مبانی شناخت خود را بر پایه‌ای محکم استوار سازد.

5. نفی هرگونه وجه کشفی معرفت

طبق اصل حیات کوچ‌گرایانه دلوز، نمی‌توان هیچ نقطه اتکایی برای اندیشه در نظر گرفت و سایر امور را با آن هماهنگ کرد یا نظامی تربیتی بر آن بنا نهاد. هیچ اندیشه‌ای ریشه در واقعیت نداشته یا حاکی از کشف آن نمی‌تواند باشد، بلکه هر چه هست محصول ناپایداری است که در آن شرایط خاص بر ساخته شده و لحظه‌ای بعد باید از آن عزیمت کرد. پس هیچ‌گاه نمی‌توان دربارهٔ تحلیلی نهایی یا مطابق با واقع از یک متن سخن گفت؛ چرا که اساساً هیچ ملاکی برای ارجاع به واقع وجود ندارد. (باقی‌نواد، 1388)

از منظر رویکرد ریزوماتیک، معرفت وجههٔ تولیدی دارد و فاقد هرگونه وجه کشفی است و هرگونه ادعایی دربارهٔ کشف واقع، بی‌معناست. چنین معرفتی با رد هرگونه رویکرد مبنای‌گرایانه برای اعتبارسنجی آرا و عقاید، راه نقد نظام‌های معرفتی را بسته و زمینه‌ساز آشوب خواهد شد. این مؤلفه نیز بر مبنای دیدگاه علامه طباطبایی قابل نقد و بررسی است؛ چون معرفت‌شناسی علامه طباطبایی مبتنی بر کاشفیت علم است. لازمهٔ کاشفیت علم، انطباق آن با خارج و فقدان منشئیت آثار است. از این رو، فرد ادراک‌کننده باید قبلاً به واقعیت آنچه در پی درک آن است، رسیده و آن را با علم حضوری دریافته باشد. کاشفیت علم، بیانگر ارزش معلومات است؛ یعنی حقیقی بودن ادراکات و مطابقت آنها با واقع و این علم حضوری است که کاشفیت علم را توجیه‌پذیر می‌کند. بنابراین، امکان وجود خطا در آن منتفی است. (نوروزی و عابدی، 1390)

پیوستار ذیل به تسهیل درک این موضوع کمک می‌کند:

علم حضوری --- کاشفیت علم --- مطابقت با واقع --- ارزش معلومات --- یقینی بودن ادراکات --- عدم وجود خطا

بر این مبنای علم و شناخت در دیدگاه علامه طباطبایی از مقولهٔ کشف است و حقیقت، امری است کاملاً متعین؛ یعنی مستقل از ذهن، فرهنگ و زمینهٔ تاریخی و متضمن صدق یا حقیقت است و با معرفت‌شناسی ریزوماتیک دلوز که فاقد وجه کشفی معرفت است، در تناقض است.

جدول 1: بررسی مقایسه‌ای رویکرد معرفت‌شناسی ریزوماتیک ژیل دلوز و معرفت‌شناسی علامه طباطبایی

معرفت‌شناسی علامه طباطبایی	معرفت‌شناسی ریزوماتیک دلوز	
مطابقت با واقع = معیار صدق داعیه‌های دانشی	نفی فرا روایتها	1
عقل ورزی	عقل ستیزی	3
جهان‌شمولی معرفت فطری	انکار جهان‌شمولی معرفت	4
رد نسبیّت گرایي و اعتقاد به یقین	نسبیّت گرایي و شکاکیت	5
کاشفیت علم	نفی هرگونه وجه کشفی معرفت	6

(و) بحث و نتیجه‌گیری

با عنایت به مباحث مطرح‌شده، رویکرد ریزوماتیک در بحث معرفت‌شناسی، رویکردی افقی و نسبی‌گرایانه است و باعث در هم شکسته شدن معرفت‌شناسی متصلب و یقینی مدرن شده است. همچنین معرفت‌شناسی ژیل دلوز، مبتنی بر کثرت در کثرت بوده و با هرگونه تفکر منطقی و عقلانیت به مبارزه بر می‌خیزد. در این رویکرد، دلوز در پی آن است با شالوده‌شکنی و ساختارزدایی از منطق ارسطویی و فلسفه افلاطونی، به نفی هر گونه نظام درختی بپردازد. ویژگی‌های رویکرد ریزوماتیک دلوز به معرفت شامل نفی سلسله‌مراتبی، تلقی معرفت به صورت افقی، سیال و غیر درختی است که این رویکرد را از سایر رویکردها متمایز می‌کند. اما از دیگر سو، معرفت‌شناسی نوصدرایی علامه طباطبایی، بر خلاف رویکرد ریزوماتیک، درصدد است مبانی شناخت خود را بر پایه‌ای محکم استوار سازد. علامه طباطبایی همچون فیلسوفان واقع‌گرای پیش از خود، معرفت حقیقی را علم و یقین مطابق با واقع می‌داند. از دید ایشان، انسان برای دستیابی به معرفت، راهها و ابزارهای گوناگونی شامل حواس درونی و بیرونی، عقل، شهود و مکاشفه، وحی و الهام و مرجعیت در اختیار دارد. علامه، معیار حقیقت را تطابق ادراک ذهنی با واقعیت می‌داند. همچنین ایشان معتقدند انسان واجد یک سری معرفتهای فطری غیر قابل انکار است. این معارف بدیهی، نقطه عزیمت و زیربنای فهم مشترک بین افراد انسانی است. دیدگاه معرفت‌شناختی دلوز تا حدود زیادی اعتبار رویکرد درختی در معرفت و واقع‌گرایی خام و پوزیتیویسم منطقی را در هم شکست و به دلیل مواضع بسیار رادیکال خود، منجر به عوارض و پیامدهای منفی شد. بر این مبنای، در اندیشه ریزوماتیک ژیل دلوز، نقطه‌ضعفها و اشکالهایی دیده می‌شود که می‌توان بر مبنای دیدگاه علامه طباطبایی آنها را نقد و بررسی کرد.

دلوز با تأکید بر افقی بودن روابط مفهومی، هیچ‌گونه مفهوم مرکزی را نمی‌پذیرد و طبق اصل چندگانگی و پیوند دلوز می‌توان استنباط کرد که تربیت، امری در هم تنیده از افکار و جریاناتی متفاوت و حتی متضاد و متناقض است که هیچ ایده جهت‌دهنده و غایتی ندارد. بدین ترتیب، دلوز فرا روایتها را نفی

تبیین معرفت‌شناسی ژیل دلوز و علامه طباطبایی و ... ♦ 221

می‌کند. اما این دیدگاه بر مبنای معرفت‌شناسی علامه طباطبایی قابل نقد است؛ ایشان ضمن ابتنا بر هسته مرکزی ثابت و اصولی بدیهی و جهت طولی معرفت، دارای گستردگی عرضی و جهت افقی نیز می‌باشد. بنابراین، از منظر معرفت‌شناسی ایشان، فرا روایت وجود دارد و شناخت آن هم ممکن و هم مطلوب است.

از ویژگی‌های اصلی تفکر دلوز، عقل‌ستیزی در فلسفه اوست. در دیدگاه وی، هرگونه تبعیت از عقل و منطق به منزله غلتیدن به دامان سیستم‌های درختی است که بنیان آن در دیدگاه ریزوماتیک به چالش فراخوانده شده است. اما در تقابل با این رویکرد، فیلسوفان مسلمان بر اهمیت نقش عقل به عنوان یکی از منابع مهم شناخت تأکید می‌کنند. علامه طباطبایی در این زمینه معتقد است انسان صاحب ابزاری به نام عقل است که او را قادر می‌کند بر جهان آگاهی یابد. انسان با استفاده از قوه تعقل، همه مدرکات خود را اعم از علوم حسی و خیالی، بررسی می‌کند.

بر اساس رویکرد ضد واقع‌گرایانه دلوز، واقعیت با ملاکی جهان‌شمول و کلی قابل توصیف نیست. آنچه هست، فهم‌های خرد، موقعیتی و متکثر است. اما علامه طباطبایی با دیدی متفاوت به این مؤلفه نگاه می‌کند. او معتقد است انسان واجد یک سری معرفت‌های فطری غیر قابل انکار است. این معارف بدیهی، نقطه عزیمت و زیربنای فهم مشترک بین افراد انسانی است. اعتبار همه علوم حصولی و اکتسابی بشر در گرو داشتن رابطه و ابتنا بر چنین علم حضوری است. ایشان علم حضوری را پایه و اساس علم حصولی و مقدم بر آن می‌داند.

از نظر دلوز، شکاکیت به منزله یک رهیافت است. اصولی چون: صیرورت مداوم، حیات کوچ‌گرایانه، قلمروزدایی و گسسته‌ای‌بی‌پایان در فلسفه دلوز، نمادی از چنین فضای فکری است. ساختار افقی تفکر در پست‌مدرنیسم و پسا‌ساختارگرایی به نسبت‌گرایی، دیالکتیک، رعایت نقش و شأن اجزا و افراد قدر می‌نهد، اما نسبت‌گرایی و شکاکیت ژیل دلوز با مطلق‌گرایی دیدگاه علامه طباطبایی مغایرت دارد. یقینی بودن معرفت و بداهت آن، دو مؤلفه بنیادی در دیدگاه علامه است. این معرفت‌شناسی نوصدرایی، بر خلاف رویکرد ریزوماتیک، درصدد است مبانی شناخت خود را بر پایه‌ای محکم استوار سازد.

از منظر رویکرد ریزوماتیک، معرفت وجهه تولیدی دارد و فاقد هرگونه وجه کشفی است و هرگونه ادعایی درباره کشف واقع بی‌معناست. این مؤلفه نیز بر مبنای دیدگاه علامه طباطبایی قابل نقد و بررسی است. علم و شناخت در نظر علامه از مقوله کشف است و حقیقت امری است کاملاً متعین؛ یعنی مستقل از ذهن، فرهنگ و زمینه تاریخی و متضمن صدق یا حقیقت است و با معرفت‌شناسی ریزوماتیک دلوز که فاقد وجه کشفی معرفت است در تناقض است.

با توجه به آنچه بحث و بررسی شد، معرفت‌شناسی ژیل دلوز حکایت از ایدئولوژی ناسازوار و تقابلهای صریح و جدی با معرفت‌شناسی علامه طباطبایی دارد. نظر به اینکه نقد معرفت‌شناسی ژیل دلوز در پژوهش

222 ♦ مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی 75

سجادی و باقری‌نژاد (1390) از منظر ملاحظات معرفت‌شناختی رئالیسم انتقادی و در پژوهش سجادی و ایمان‌زاده (1391) به منظور نقد دلالت‌های ژیل دلوز برای تعلیم و تربیت صورت پذیرفته بود، بنابراین، در مطالعه حاضر لازم بود معرفت‌شناسی ژیل دلوز از منظر معرفت‌شناسی اندیشمند مسلمان و مفسر قرآن، علامه طباطبایی، تحلیل و نقد شود تا ابعاد تازه‌ای در این باب فرا روی ما بگشاید و موجب افزایش دانش‌های بنیادین در حوزه معرفتی مذکور باشد.



منابع

- آرمند، محمد و محمود مهرمحمدی (1388). «نقد و بررسی الگوی تربیت منش لیکونا بر اساس آرای علامه طباطبایی». *مطالعات برنامه‌درسی*، ش 14-13: 62-25.
- اکوان، محمد (1389) جایگاه اخلاق و ردّ نظریه نسبیت از دیدگاه علامه طباطبایی با تکیه بر تفسیر المیزان، پژوهشنامه قرآن و حدیث، دوره: 3 - شماره: 7 - صفحه: 135-162
- اژدری‌زاده، حسین (1382). «تعیین اجتماعی معرفت‌های وحیانی در اندیشه علامه طباطبایی». *حوزه و دانشگاه*، سال نهم، ش 35.
- ایمان‌زاده، علی (1387). بررسی مبانی و پیامدهای تربیتی دیدگاه معرفت‌شناختی ژیل دلوز و نقد آن بر اساس معرفت‌شناسی صدرایی. پایان‌نامه دکتري. دانشگاه تربیت مدرس.
- باقری‌نژاد، زهره (1388). تبیین و نقد رویکرد ریزوماتیک به معرفت و چالش‌های آن برای تربیت دینی (با تأکید بر رویکرد معرفت‌شناختی رئالیسم). پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت مدرس.
- دلاور، علی (1387). مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی. تهران: رشد.
- سجادی، سید مهدی و علی ایمان‌زاده (1388). «بررسی و تبیین فضای ریزوماتیک و دلالت‌های آن در برنامه درسی». *مطالعات برنامه‌درسی*، ش 12.
- سجادی، سید مهدی و علی ایمان‌زاده (1391). «تبیین و تحلیل دلالت‌های تربیتی دیدگاه معرفت‌شناختی ژیل دلوز و نقد دلالت‌های آن برای تعلیم و تربیت». *اندیشه‌های نوین تربیتی*، ش 32.
- سجادی، سید مهدی و علی ایمان‌زاده (1386). «چالش‌های اساسی تربیت دینی در فضای ریزوماتیک». *علوم تربیتی و روان‌شناسی*، سال چهاردهم، ش 4.
- سجادی سید مهدی و زهره باقری‌نژاد (1390). «رویکرد ریزوماتیک به معرفت و نقد چالش‌های آن برای تربیت اسلامی (از منظر ملاحظات معرفت‌شناختی رئالیسم انتقادی)». *تربیت اسلامی*، سال ششم، ش 13.
- سلحشوری، احمد و علی ایمان‌زاده (1390). تگاهی به رویکردهای تحلیلی و فراتحلیلی در فلسفه تعلیم و تربیت. همدان: دانشگاه بو علی سینا.
- صادق‌زاده قمصری، علیرضا (1386). *فلسفه تعلیم و تربیت در جمهوری اسلامی ایران*. (گزارش منتشر نشده).
- صولتی، یحیی (1394). «بررسی تطبیقی میناگرایی خطاناپذیر دکارت و علامه طباطبایی». *ذهن*، ش 64.
- ضیمران، محمد (1382). «ژیل دلوز و فلسفه دگرگونی و تبیین». *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، ش خرداد و تیر.
- طباطبایی، محمدحسین (1401 ق). *آغاز فلسفه*. ترجمه و توضیح محمدعلی گرامی. قم: طباطبایی.
- طباطبایی، محمدحسین (1385). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج 1. قم: صدرا.
- طباطبایی، محمدحسین (1374). *تفسیر المیزان*. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، محمدحسین (1373) *پدایه الحکمه*، ترجمه ی علی شیروانی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
- طباطبایی، محمدحسین (1416) *نهایه الحکمه*، چاپ سیزدهم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

- طباطبایی، محمد حسین (1376) تفسیر المیزان، ترجمه ی سید محمد باقر موسوی، قم: دارالعلم
- طباطبایی، محمد حسین (1386). تفسیر المیزان. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، محمد حسین (1346). تفسیر المیزان. ترجمه محمد تقی مصباح یزدی. قم: دارالعلم.
- طباطبایی، محمد حسین (بی تا). روابط اجتماعی در اسلام. تهران: آزادی.
- طباطبایی، محمد حسین (1388). مجموعه رسائل، جلد دوم. به کوشش سید هادی خسروشاهی. قم: بوستان کتاب.
- طباطبایی، محمد حسین (1380). نهایه الحکمه. تعلیقات استاد فیاضی. قم: مؤسسه امام خمینی.
- طباطبایی، محمد حسین (1384). نهایه الحکمه. ترجمه علی شیروانی. قم: بوستان کتاب.
- عباسی، ولی الله (1382). «رنالیم هستی شناختی و معرفت شناختی علامه طباطبایی». ذهن، ش 14: 53-76.
- عسگری سلیمانی، امیر (1382). «کلی و جزئی». معرفت فلسفی، سال اول، ش 2.
- کمالی، محسن (1383). فلسفه فولدینگ، تهران: مهر.
- کولبروک، کلر (1387). ذیل دلوز. ترجمه رضا سیروان. تهران: مرکز.
- کومبز، جرالد آر. و لو روی بی. دنیلز (1388). «پژوهش فلسفی: تحلیل مفهومی». ترجمه خسرو باقری. روش شناسی مطالعات برنامه درسی. ادوند سی. شورت؛ ترجمه مهر محمدی و همکاران. تهران: سمت.
- نوروزی، رضاعلی و منیژه عابدی (1390). «ویژگی های علم حضوری مبتنی بر علم حضوری در نظر علامه طباطبایی». اسلام و پژوهش های تربیتی، ش 5.
- Abbasi, V.A. (2003). "Ontological and Epistemological Realism of Allameh Tabatabai". *Magazine of Mind*, No. 14: 53-76.
- Adams, E. (2004). **Deleuzian Concepts for Education: The subject undone**, Educational Philosophy and Theory, 36 (3):283-296.
- Akwan, M. (2010) **Ethics and the Rejection of the Relativity Theory in the Viewpoint of Allamah Tabatabaei, Based on the Interpretation of Al-Mizan**, *The Quran and Hadis*, Volume 3, Issue: 7 - Page: 135-162
- Armand, M. & Mehr Mohammadi, M (2009). "Review and Review of the Pattern of Education in the form of Likona, Based on the Views of Allame Tabatabai". *Journal of Curriculum Studies*, Nos. 13-14: 25-62.
- Asgarisoleymani, A. (2003). "General Article". *Quarterly of Philosophical Knowledge*, Year 1, Number 2.
- Azhdarizadeh, H. (2003). "Social Determination of Revelation of Knowledge in Allame Tabatabai Thought". *Quarterly Journal of Howzeh and University*, Vol. 9, No. 35.
- Bagherinejad, Z. (2009). **Explaining and Criticizing the Rhizomatic Approach to Knowledge and its Challenges for Religious Education (with Emphasis on the Epistemological Approach of Realism)**. Master's Thesis of Tarbiat Modarres University.
- Colbrooke, C. (2008). **Gilles Deleuze**. Translation by Reza Sirvan. Tehran: Center Publication.

- Coombs, G.R. & L.R.B. Denils (2009). **“Philosophical Research: Conceptual Analysis”**. Translated by Kh. Bagheri. In: Edmund C. Shorts. *Methodology of Curriculum Studies*, Translation of Mehr Mohammadi and Others. Tehran: Samt.
- Delaware, A. (2008). **Theoretical and Practical Foundations of Research in the Humanities and Social Sciences**. Tehran: Roshd.
- Deleuse, Gilles & Felix Guattari (1987). **A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia (Brian Massumi)**. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Deleuse, Gilles (1994). **Difference and Repetition**. New York: Columbia University Press.
- Deleuse, Gilles (1995). **Negotiations**. Trans. Martin Joughin. Columbia: Columbia University Press.
- Gough, Noel (2006). **“Changing Planes: Towards a Geophilosophy of Transcendental Curriculum Inquiry”**. *Draft Paper Presented at Meeting International and Global Challenges in Curriculum Studies, The Second World Curriculum Studies Conference*. Tampere, Finland, 21-24 May.
- Gregoriou, Zelia (2004). **“Commenting The Rhizome: Towards a Minor Philosophy Education”**. *Educational Philosophy and Theory*, 36(4): 233-251.
- Imanzadeh, A. (2008). **Investigating the Basics and Educational Consequences of Gilles Deleuze's Epistemological View and Its Criticism Based on the Epistemology of Sadra**. PHD Thesis. Tarbiat Modares University.
- Norouzi, R.A. & M. Abedi (2011). **“The Characteristics of In-person Knowledge Based on In-Person Knowledge in the View of Allame Tabatabai”**. *Islamic Magazine and Educational Research*, No. 5.
- Sadeghzadeh Gh., A. (2007). **Philosophy of Education in the Islamic Republic of Iran**. (Unpublished Report)
- Sajjadi, S.M. & A. Imanzadeh (2007). **“The Main Challenges of Religious Education in Rhizomatic Space”**. *Journal of Educational Sciences and Psychology*, 14, No. 4.
- Sajjadi, S.M. & A. Imanzadeh (2009). **“Exploring and Explaining the Rhizomatic Space and Its Implications in the Curriculum”**. *Quarterly Studies of Curriculum*, No. 12.
- Sajjadi, S.M. & A. Imanzadeh (2012). **“Explaining and Analyzing Educational Implications of Gilly Deleuze's Epistemological View and Critique of Its Implications for Education”**. *Journal of Modern Thinking Education*, No. 32.
- Sajjadi, S.M. & Z. Bagherinejad (2011). **“Rhizomatic Approach to Knowledge and Critique of its Challenges for Islamic Education (From the Viewpoint of Epistemological Considerations of Critical Realism)”**. *Islamic Republic of Iran Education*, Vol. 6: No. 13.

- Sajjadi, S.M. (2014). “**Can Religious Education be Rhizomatic?**”. *Middle-East Journal of Scientific Research*, 19 (1): 42-47.
- Salahshoori, A. & Imanzadeh, A (2011) **A Review of Analytical and Meta-analytic Approaches in the Philosophy of Education**. Hamadan: University of Bo-Ali Sina Publications.
- Semetsky, I. (2003). “**Philosophy of Education as a Process- Philosophy: Eros and Communication**”. *The Australasian Journal of Process Thought*.
- Solati, Y. (2015). “**Comparative Study of Infallible Foundationalism of Descartes and Allame Tabatabai**”. *Magazine of Mind*, No. 64.
- Tabatabaee, M.H. (1995) **Commentary by al-Meysan**, translated by Seyyed Mohammad Bagher Mousavi Hamedani, Qom: Islamic Publications Office
- Tabatabaee, M.H. (2009). **Rasael Collection**. By S.H. Khosrow Shahi, Q2. Qom: Bostan Institute Book.
- Tabatabaee, M.H. (bita) **Social relations in Islam**, Tehran: Azadi
- Tabatabaei, M.H. (1981). **The Beginning of Philosophy**. Translation and Explanation of Mohammad Ali Gramee. Qom: Tabatabai Publications.
- Tabatabaei, M.H. (1994) **Badayeh al-Hekmah**, translation by Ali Shirvani, Qom: Islamic Propagation Office
- Tabatabaei, M.H. (1996) **Naha al-Hekmah**, thirteenth edition, Qom: Islamic Propagation Office
- Tabatabaei, M.H. (2001). **Nahayat al-Hekmah**. Fayyaz al-Fatizi. Qom: Publication of Imam Khomeini Institute of Education and Research.
- Tabatabaei, M.H. (2005). **Nahayat al-Hekmah**. Ali Shirvani Translation. Qom: Bostan Book.
- Tabatabaei, M.H. (2006) **Principles of Philosophy and Realism**, Q1. Qom: Sadra Publications.
- Tabatabaei, M.H. (2007) **Commentary by al-Meysan**, translated by Seyyed Mohammad Bagher Mousavi Hamedani, Qom: Islamic Publications Office
- Tabatabai, M.H. (1967). **Commentary on al-Mizan**. Translated by Mohammad Taghi Mesbah Yazdi. Qom: Dar al-Alam.
- Tabatabai, M.H. (1997) **Tafsir al-Mizan**, translated by Seyyed Mohammad Bagher Musavi, Qom: Dar al-elm
- Zeimaran, M. (2003). “**Gilles Deleuze and the Philosophy of Metamorphism and Discriminations**”. *The Book of the Sun of Literature and Philosophy*, June and July.
- Zeimaran, M. (2010). **The Philosophy between the Present and the Future: An Investigation into Contemporary Philosophical Thoughts**. Tehran: Publishing Payan.

